شالوده شکنی احمدی نژاد در عرصه دیوانسالاری

چیرگی حقیقت بر سیاست

مجتبی زارعی

در بیانات اخیر مقام معظم رهبری پیرامون سفرهای استانی رئیس جمهور و هیـأت دولت، پـنـدها و حکمت های فراوانی مسـتـتر است. نظریه پردازان، سیاست ورزان، اهالی رسانه، کارگزاران و... هر یک مخاطب اصلی بیان عمیق و قویم ایشان به شمار می آیند.

به نظر می رسد به دلیل وضوح بازگشت هر یک از «ضمایر بیانی» معظم له به «مراجع» خاص، شایسته است هر یک از طیف های مرجع نام برده شده، نسبت خویش را با این اندرزها تبیین و ترسیم کـنـند. برخی «اهالین سیاست» اما، از آن روی که خویش را به دامان «تغافل» درمی افکنند، معمولاً نمی شنوند، با این که از حیث شنوایی مشکلی ندارند، گو این که ناشنیدن، خود «تاکتیک» و «استراتژی» اهالی سیاست برای مواجهه با رقیب است. از این رو گفتار حاضر بر آن است تا نسبت «سیاست» و حقیقت و به تبع آن «واقعیت» را به اجمال واکاوی نموده و از رهگذر واسازی دوگانه نام برده شده، به نکته مهم مورد اشاره رهبر انقلاب اسلامی مبنی بر پیـوند سفرهای اسـتانی هیـأت دولت اسلامی با «واقعیت» و «حقیقت»های کشور بپردازد.

اما سیاست چیست و حقیقت کدام است؟ به دیگر سخن آیا سیاست شجره ای دارد و حقیقت «دودمان» و «تباری» دیگر؟

از منظری «درون متنی» و مبتنی بر مواریث اسلامی و شیعی، در «شجره» و «تبار» سیاست و حقیقت، دوئیتی نیست، اگرچه در ساحت مدرن، «حقیقت» و «سیاست» دو امری متفاوت اند. انقلاب اسلامی با وجود نوبودن، از حیث تشخص و هویت به «مدرنیته» قابل ارجاع نیست. امام خمینی(ره) که زعیم «وحدت» در «کثرت» است، دوئیت ها را برنتابید و از حیث انسجام نظری، ثنویت های متعارف «دین و دنیا»، «علم و دین»، «نظر و عمل»، «سیاست و دیانت» و «حقیقت و سیاست» را مرزهایی دانست که «مصنوع» و «مجعول» آدمی است. لذا مکرر بر دوگانه ها شورید و برای اتحادشان کوشید. معلّ الوصف تاریخ رسوبات «رنسانس» و وضع و نسبت خاص و جدید سیاست و حقیقت در اروپا در ایران زمین داستان رقت باری است.

با وجود انسـجام یافـتگی منظـومه اندیشگـی امام خمینی(ره) و اتحاد مبانی نظری در طرح انقلاب اسلامی، نفوذ اندیشه های التقاطی و ثنویت گرایانه «دین» و «دولت» در «سازمان» اجرایی و برنامه ریزی دولت موقت، سایه سنگین «سیاست» بر «حقیقت» مستولی شد.

آشفتگی تئوریکی که در سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور برای دولت نهم به ارث گذاشته شد، محصول و نتیجه چنین دورانی است. مقطعی که خود از رحم «مدرنیزاسیون عصر پهلوی» زاده شد. عصری که «سیاست» بر «حقیقت» غلبه داشت. سال های پایانی دهه ۵۰، عصری که باید با تأسیس دستگاه های اجرایی و نظام برنامه ریزی و بودجه ای برآمده از طرح انقلاب اسلامی متحول می شد، اما هرگز چنین نشد و دست وپای انقلاب و انقلابیون را با قوانین و رویه های ارتجاعی بستـ.

سخت گیری به اقشار «کارگر» و سیاست های بودجه ای در «آموزش و پرورش» و «آمایش سرزمینی» و همچنین فقدان رویکرد هم جبهه با «عشایر» سلحشور، حاصل کینه ها و عقده های جریان لیبرال مستتر بر نظام دیوان سالاری حاکم بود که اینک به عنوان «متخصص» و تحصیل کردگان «غرب محور» در نظام مدیریتی جا خوش کرده بودند. این در حالی است که «حقیقت» انقلاب چیزی دیگر حکم کرد. حکم مبتنی بر اندیشه دینی انقلاب و رهبری نهضت آن بود که سیاست فرعونی «سرزمین های سوخته» در اقصی نقاط ایران باطل شود و «کارگر»، «دانشجو» و «دانش آموز» و خانواده بزرگ «آموزش و پرورش» ارج و قرب یابد. نیک می دانیم که جنگ تحمیلی نیز مرزهای تصنعی حقیقت و سیاست را موقتاً از نظرها پنهان کرد تا این که به یکباره پس از جنگ سر برآورد.

انقلاب اسلامی طرحی همه جانبه و بنیادین بود، لذا مجریان و سازمان برنامه ریزی کشور باید ساختارها و محتوای رژیم سابق را دگرگون کرده و پس از تخریب، مدل جدیدی برای سازندگی ارائه می کرد.

این اقدام در حوزه نظر و در سطح رهبری نهضت اتفاق افتاد و در ساختارهای کلی نظام نیز به وقوع پیوست، اما سیـستم اجرایی متناسب با اندیشه طراحی نشد و مسئولیت این سطح از سیستم به دست کسانی سپرده شد که اتفاقاً با اسام دیوان سالاری حاکم و حتی بعضاً با سازمان سلطنت نیز معارضه ای نداشتند.

دیوان سالاری سلطنتی که مدام بشارت رسیدن به دروازه های «تمدن بزرگ» را در بستر مدرنیزاسیون وعده می کرد، اما به قول «سایروس برآم»، رژیم در یک برنامه کاملاً از قبل تنظیم شده! کشاورزی و دامپروری مملکت را مضمحل کرد و درآمدهای هنگفت نفت را صرف خرید گندم آمریکا، برنج تایلند، پیاز پاکستان، سیب زمینی هند، پرتقال آفریقای جنوبی، مرغ هلندی، تخم مرغ اسرائیلی، پنیر دانمارکی، گوسفند ترکی و... می کرد و گروه های کارگری، کارمندی و ۸۵ درصد از ملت را به بانک ها و سرمایه داران کوچک و بزرگ مقروض کرد. بلند اذعان کرد، فن سالاری مستولی بر دولت موقت انقلاب، هرگز بر ساختار چنین «دولت رانیته» ی نشورید، بلکه به قول «مایکل فیشر» این جریان «متخصص» و «بوروژا» عملاً کنترل نهادهای دولتی را پس از انقلاب به دست گرفت، در حالی که فیشر خاطرنشان می کند؛ حقیقت آن بود که انقلاب از آن روی حادث شد تا معیارهای حاکم بر دولت و رفتارها تغییر یابد. بدین دلیل می توان گفت در کنار «انـقـلاب اسـلامـی»، «دیـوان سـالاری» مـنـبـعـث از مدرنیزاسیون عصر پهلوی، از آغاز «دولت موقت» با حفظ «هویت» و «شخصیتی» مستقل، شانه به شانه انقلاب رشد کرده و به دلیل اتصال به منابع اصلی تولید و توزیع ثروت تاکنون در حکم «پدرخوانده» عمل می کند. اکنون می توان با ادله های فراوان گفت، دیوان سالاری، دیوانیان و روحیات دیوان سالارانه قربه تر از انقلاب و اصالت آن است. اینجاست که حقیقت انقلاب و قضاوت عقل چنین حکم می کرد که «انقلابی اداری» به وقوع بپیوندد تا تغلب «سیاست دیوانی»، تحت الشعاع، سعه وجودی انقلاب قرار گیرد. بی حساب نیست اگر بگوییم بسیاری از حساسیت «دیوانیان» و تکنوکرات های کنونی در مقابل دولت نهم به ورود احمدی نژاد در چنین نقاط رأل آلود ممنوعه ای بازگشت دارد.

این مشکل البته «امنگیر انقلابات بزرگ دنیا نیز بوده است. اما پرسش حقیقی آن در بستر انقلاب اسلامی است که در صورتی که بین «طرح انقلاب» و «سازمان های مجری»، انطباق و سازواری وجود نداشته باشد چه باید کرد؟!

آیا انقلاب می تواند حرکتی رو به جلو داشته باشد، در حالی که سازمان های برنامه و بودجه ای آن کشور در حقیقی و مطابق با عالم واقع از حقایق و واقعیات انقلاب ایران و ملت آن نداشته باشند؟!

به چنین وضعی در پروسه رشد و پیشرفت یک کشور «از جا در رفتگی سیستم» اطلاق می شود. تأسیس نهادهای انقلابی در کشور اگرچه پاسخ به چنین وضع و جزو راهبردهای ضروری بود، لکن به دلایل تاریخی منجر به توقف رشد تنومندانه دیوان سالاری موازی با «اصل» و «تبار» انقلاب اسلامی در ایران منجر نگردید. مرحوم بازرگان در برابر دعوت امام خمینی(ره) مبنی بر ضرورت تعجیل دولت موقت در اداره انقلابی امور کشور، مکرر بر «سیاست گام به گام» و لنگ لنگان» دولت موقت تأکید می کرد. وی حتی در بیانی شگفت آور پس از تذکرات جدی امام(ره) می گوید: «حضرت آیت الله همانند «طبقات مختلف مردم» به دولت فشار می آورد! و ما را کلافه کرده است!!»

کلافگی دیوانیان کنونی مقابل احمدی نژاد، بی وجه وبی مشابهت با کلافگی دیوانیان «صدر انقلاب» از امام(ره) نیست. لذا می توان ادعا کرد سیاست لنگ لنگان «دولت موقت» در بدو امر خطیر نهضت، چنان کار را بر انقلاب سخت کرد که نیروهای انقلاب از آن روز تا به حال هرچه تلاش می کـنـنـد نمی توانـند «لجام» اسب سرکش تکنوکراسی وجماعت فن سالار را مهار کنند، لذا نیروهای انقلاب، همواره یک گام و بلکه چندین گام از ماشین قدرتمند بوروکراسی در ایران عقب ترند.

پس از «جنگ» نیز «حکم» آن بود تا پیشکسوتان جهاد و شهادت، یعنی توده ملت در پیچ و خم «زندگی روزمره» به فراموشی سپرده نشوند و جزو ارکان «بازسازی» به کار فراخوانده شوند. این گفتار بر آن نیست تا تلاش های دولت پس از جنگ را برای بازسازی نادیده انگارد، بلکه محور سخن تأثرآمیز این سطور آن است که نظام برنامه و بودجه کشور در این مقطع نیز به دلیل غفلت رئیس دولت سازندگی مجدداً به اصل غیریوهی خویش و به «نیا» و «تبارش» در دولت موقت اما این بار حتی به نوعی خشن تر بـازگشـت. آنـچـه اهـمـیـت یـافـت «تـخـصـص» بود و «جنگ سالاران!!» باید جای خویش را به «فن سالاران» می دادند. «حقیقت» حکم می کرد که کشوری که به مدد ایثارگران و توده ملت جنگید، اکنون نیز به نسل جدید آن آباد شود، تا وطن در عمران و بازسازی از گزند یارادایم های مسلط در نوسازی نیز مصون بماند، چه این که نوسازی با اتکا به توصیه های مراکز مسلط جهانی فارغ از «معنویت» و «فرهنگ عمومی» کشور و در «متن مدرن» حادث می شد و با حقیقت انقلاب اسلامی و دفاع مقدس تناقضی عمیق داشت. اتفاقاً آزردگی «حزب الله» و توده ایثارگر از برخی متنفذین، «دولتمردان وخصوص از رئیس دولت سازندگی از همین جا کلید خورد، اما گوش «سیاست» نیوشای «حقیقت» نبود.

لذا باید گفت آنچه در «آموزش شهروندی» در «تهران» پس از جنگ و «شهرهای بزرگ» اتفاق افتاد محصول چنین نگرشی بود. «سیاست تعدیل» فارغ از «حقیقت عدالت» در اینجا اتفاق افتاد. «دیوانیان سرمایه سالار»، آنجا هم بیانیه می دادند که مهم نیست تا عدالت تحصیل شود. بلکه ارجح آن است که «توسعه» را در آغوش بگیریم!! و باید در این گردنه صبر کرد! نفوذ، غلبه گی و تقدم «سیاست» توسعه بر حقیقت و باطن فرهنگ ایرانیان از نتایج ناگوار فقدان «اتحاد» سیاست و حقیقت بود. در حالی که شالوده متحد حقیقت و سیاست ما در انقلاب و جنگ به پیروزی رسانید. از این رو به جای تکیه بر آموزش مناسبات دینی و تعمیق عالمانه، بهنگام و نوزآمد آئین زندگی با مؤلفه های مدینه دینی تبلور یافته در انقلاب و جنگ، «مدرنیت» و آموزه های «لیبرالی» را در صدر برنامه های شهرهای بزرگ قرار دادیم. به زبانی ساده تر این گونه باید گفت؛ در حالی که باید در نوسازی وبازاندیشی ساختار، سازمان و آفرینش کارویژه های نوین در «مساجد»، مراکز «مقاومت» مردمی و هیأت مذهبی و عام المنفعه کهن ایرانی اندیشه می شد: جریان «شبه مدرنیسم» حاکم بر تهران، مدیریت «سیاست» را به دست گرفت و با آفرینش نیازهای جدید به مطالبات جدید پاسخ گفت. لذا به جای تکریم توده ملت انقلابی و مشارکت جود دفاع از کشور و مماعضت ایشان در نوسازی بافت های فرسوده و گشایش امور دنیای ایشان، به طراحی سال های «پاتینـاژ» و «خانه های موسیقی» مباین با هویت ملی اقدام شد. حکم «الست» آن بود تا سیمای شهرها با معماری اسلامی و ایرانی در چشم انداز هنر اسلامی و مبتنی بر نیازهای حقیقی «هویت» و «تشخص» باید، این در حالی بود که برنامه ریزی و تخصیص اعتبارات در فرهنگ و متن مدرن تدوین و اجرا می شد. پرواضح است که همه اینها از آثار ترجیح بلامرجح «سیاست» توسعه بر «حقـیـقـت» فـرهـنـگ در ایـران پس از جـنـگ بـود. «فن سالاران» اما به دلیل خیروبت در آفرینش نیازها و آشکار کردن «چهره» و «نظاهرات» آن نیازها در بخش هایی از جامعه، سخن از واقعیاتی می راندند که خود می آفریدند!!

پس از مدتی البته معلوم شد که غوغای مدرنیسم در سال های پس از جنگ با ارتشا و اختلاس نیز پیوندی وثیق دارد. در یک فقره از آن که به پخش علنی دادگاه شهردار پایتخت و سایر شهرداران زنجیره ای تهران انجامید بر همگان روشن شد که زیر «کاسه شبه مدرنیسم»، نیم کاسه ای دیگر هم یافت می شود! اما به نظرم این قرارهای مجرمیت، روال جاری و متعارف حقوقی بود، چیزی که اما «سیاست» نگذاشت برملا شود و یا به درستی تبیین گردد؛ همانا «قبض» آئین شریعت و «بسط» فرهنگ و هنر مدرن در شهر بود که قاضی با کدامین قانون می توانست جرم آن را احراز و اثبات نماید. در اینجا نیز «دیوانیان» به مدد قدرت دولت و «انحصار ثروت» بر مردم پیروز شدند! تا نوبت به اصلاحات رسید. بیچاره اصلاحات! که قریب به یکصد سال دم از آن می زنیم اما دریغ از تحصیل حقیقت اصلاح و اصلاح گری!

مدتی نگذشته بود که به زودی، سیاست بر حقیقت اصلاح غالب آمد و کار، مجدداً به دست «دیوانیان» و «بروکرات ها» افتاد و از اصلاح و اصلاح گری جز پوسته و شعاری باقی نماند. به قول حجاریان جنبش دوم خرداد خیلی زود به نهاد تبدیل شد. جنبش فراموش شد. دولت به جایش نشست و کار دست همـان «بوروکرات های سابق افتاد»، به راستی این بوروکرات ها کیانند که در همه جا حضور دارند، به نوعی که «حجاریان» و «ما» را هم در این گفتار هم زبان کرده است!

اگرچه «خود» او (سعید حجاریان) بعدها به قسمت مهمی از «مشکل» اصلاحات تبدیل شد، مع الوصف این حرف هوشمندانه ای بود که البته پس از دوره نخست دولت دوم خردادیان از سوی وی اظهار شد: وی معتقد بود «اصلاحات به دلیل عدم سنخیت با مردم به سیاستی بوروکراتیزه، متصلب و فسیل مبدل خواهد شد و اگر این آویزه گوشمان نشود ۴ سال بعدی به سراشیبی سقوط افتاده و کارمان زار خواهد بود و مردم نیز در بحران های مضاعف، زندگی خواهند کرد!» مرکز کنترل و فرماندهی ارائه «تفسیر رسمی» دوم خرداد، با تحت الشعاع قرار دادن حقیقت مطالبات ملی و به حاشیه راندن «تفسیر رسمی» و مردمی دوم خرداد، «سیاست» را بر زندگی مردم مقدم ساخته و در خصوص تقدم سیاست بر توسعه و گشایش امور مردم به «نظرسازی» مبادرت کرد. نظرسازی! و تو نیک می دانی که این غیـر از «نـظـریـه پـردازی» است. نظریه پردازی کاری صعب و سخت است اما با یک قرارداد می شد نظرسازی کرد! مأمور تحقیق چنین نظرسازی ای (همان نظرسنجی!) هم لازم نیست نظر «آدم ها» را جویا شود. به قول قاضی تحقیق پرونده، در این قسـم از «تـولـیـد عـلـم»! مـی تـوان حـتـی از «ساختمان های نیمه کاره» و «اسکلت های آهنی» هم پرسید و به جای شان در گزینه های قرارداد نظرسنجی علامت زد!!

سیاست و سیاست ورزی دولت موسوم به اصلاحات با دوری از حقیقت انقلاب و تحولات اجتماعی، خیلی زود در کمند بوروکرات هایی افتاد که برای همه دولت ها، نسخه های آماده شده ای ارائه می کـنـند. اقتصاددانانی که اکنون عدد و رقم ایشان به ۵۷ می رسد، ترکیبی ناهمگون که از دولت موقت تاکنون «اقتصاد دیوان سالار» را نمایندگی می کـنـنـد. البته خوب که بکاوی! آدرس بسیاری از ایشان را هرگز نمی یابی! چه این که به قول دوست خویمان دکتر مهدوی زادگان، این جماعات، احزاب و متخصصین را حداکثر می توان با «ایمیل» و در فضایی «مجازی» یافت و این با آدرس گروه های مرجع مذهبی که نام، آدرس و درب منزلشان به روی همه ملت باز است، فاصله ای است از زمین تا آسمان!!

قدرت ارعاب تئوریک «اقتصاددانان دیوان سالار» آنها را قادر می سازد تا ذیل توجیهات متـلـون، درهای بسته «جنبش ها» و «دولت ها» را بازگشایند و حتی دولت های مدعی یکپارچگی تئوریک را در کوتاه ترین زمان ممکن به یک «شرکت سهامی» بدل کـنـنـد. «سیدمحمدخاتمی» در نخسـتـین روزهای ریاست جمهوری بر «سیاست تعدیل» و «توسعه بی عدالت» هجمه کرد و این مدل مسلط بوروکرات ها در دولت سازندگی را منسوخ اعلام کرد! این گذشت و ۳ سال بعد «عطریان فر» پس از عمومی شدن آشـفـتـگی های تئوریک دولت دوم خرداد و مغلوبه شدن تیم اقتصادی دولت «هفتم» و «هشتم» در نزاع با بوروکرات های اقتصادی دولت «پنجم» و «ششم» به صورتی جالب به شرح وضعیتی پرداخت که «سعید حجاریان» نیز پیشتر آن را تشریح کرده بود، وضعیـتـی که شرح آن در این روزها برای مناظره «اصولگرایان» با «دیوان سالاران» اقتصادی حاوی پندها و اندرزهای لطیفـی اسـت. وی می گوید: «تیم اقتصادی دولت آلیـاژی و شکسـنـده است. دید اقتصادی کارگزاران در واقع همان نگاه چپ مدرن است. نظریات اقتصادی «دولت»، «کارگزاران» و «مشارکت» رابطه تنگاتنگی دارد. رک بگویم قابل قبول نیست که بعد از گذشت ۳/۵ سال، تازه شاهد بروز اختلاف میان دو نظریه اقتصادی یک کابینه مشترک باشیم.» و در آخر نتیجه گرفت که تیم اقتصادی آقای خاتمی آلیازی است و آزمون و خطای زیادی در دوره ۳/۵ ساله خود داشته اما به دلیل ناهمگـونی ذاتـی آلیاژها نمی توان کاری از پیش برد!

شکایت ۲۳ روز بعد دبیرکل سازمان مجاهدین هم شنیدنی است. او هم ضمن تأکید بر وجود ناهماهنگی در دولت خاتمی می گوید: «کسانی که در دولت سابق (دولت سازندگی) تفکر سیاست تعدیل اقتصادی را تعقیب می کردند، با بن بست مواجه شدند و در دولت خاتمی هم قطعاً نامو فق عمل کردند و برای اقتصاد کشور ایجاد مشکل نمودند.»

ای کاش این اعترافات در محضر «حقیقت» و برای پالایش «سیاست» صورت می پذیرفت، اما این نزاع ها ذیل اصالت «شرکت سهامی دولت» صورت می پذیرفت و بیش از این که به حقیقت نزدیک باشد به حرف هایی «پارتیزانی» و ژست هایی «اپوزیسیونی» شباهت داشت. گو این که، گفتار است. حلقه ای که بعدها از زاویه دید نافذ رئیس جمهور دولت نهم پنهان نماند و موجب آن شد تا رئیس جمهور، نه به «سیاست» بلکه به «اصل» و «حقیقت» در «زیست جهان» ایران و ایرانی بپردازد.

«ترکان» پس از انتشار اخبـار شـگـفـتـی سـاز سیاستمداران دوم خرداد در مناسبات مجلس ششم و پتروپارس گفت: «اگر ما «رانتی» را در «دولت» قرار دادیم و عده ای از آن رانت استفاده کردند و ثروتمـند شدند، حق نداریم یقه آنها را بگیریم! چون خودمان «مقررات» وضع کردیم. مجلـس اصلاً نبـاید وارد داد و ستد و قیمت گذاری و خرید و فروش شود» و این گونه بود که «عدالت» در گود «سیاست» به تاراج رفت. براستی منظور از ضمیر «ما»ی استخدام شده در اظهارات شگفتی ساز ترکان به کجا بازگشت دارد؟ علایم «ایکس» مورد اشاره در این گفتار اعضای باشگاه سیاست رسمی دوم خردادی به کدام تاریخکانه قابل ارجاع است؟

«تغلب سیاست» بر حقیقت و واقعیات در «شهرداری اصلاحات» هم جالب توجه و از نکات خوشمزه و در عین حال تراژیک تاریخ اصلاحات است. چه این که مدعیان نظریه پردازی مردم سالاری در شورای شهر تهران و برخی شهرهای بزرگ، کار ملت را وانهاده و به نزاع، مشاجره و زد و خورد می پرداختند. مردم اما به شگفتی به تماشای اتاق شوراهای شهری به عنوان نماد مدنیت می نشستند. اصغرزاده اما به نکته ظریفی اشاره داشت؛ «نمی شود مدیر روزنامه همشهری (عطریانفر)، رئیس شورای شهر باشد و از طرفی به شهرداری پاسخ بدهد.

شرکت پیام همشهری برای مؤسسه معدنی کبیـر پنجم که در اصفهان به ثبت رسیده و منحل شده، ۱۴۰ میلیون تومان وام گرفته که الآن همشهری اصل وام و زیان آن را می پردازد و این تخلف است. ۲۰۰ میلیون تومان در شرکت شهروند اختـلاس شـده اسـت.» اصغرزاده نمی دانست روی دیگر سکه نظرسنجی از ساختمان های نیمه کاره، بی پلاک و بی سکنه، شرکت های مجازی و مدرنی هستند که وجود خارجی ندارند، اما توان بلع و هضم شان تقریباً چیزی است شبیه شرکت های چندملیتی!

و «مردم» که «مردم سالاری» را در بسیاری مراحل از عنصر «پاک دستی» خالی می دیدند، به قطع مناسبات خویش با مفسرین رسمی دوم خرداد مبادرت کردند و منتظر نهضتی شدند تا تقدم «عدل» و «حق» بر «سیاست» را در جامعه ایران متبلور کنند.

هنر «احمدی نژاد» این است که در حال تبـدیل «نهضت سوم تیر» به «نهاد» و «دولت» سازوار و منطبق بر رأی ملت است. اشکال «حجاریان» به دوم خردادیان در تبدیل جنبش به نهاد از آن روی مسموع نیست که به قول «شمس الواعظین» دولت اصلاحات و دولت سازنـدگـی از یـک «رحـم» و «دودمـان انـد». دولـت اصلاحات درحالی چرخه امور ملت را به بروکرات ها در حوزه اقتصاد و «متخصصین سیاست» سپرد که ایرانیان خواستار الغای آن بودند. به واقع «ظرفیت مردمی» دوم خرداد در ظرفی ریخته شد که سعه وجودی ملت و انقلاب را بر نمی تابید. احمدی نژاد اما چنین نکرد. به احزاب و واسطه های دولت و ملت پشت کرد و در کارزار نفسگیر «سیاست» و «حقیقت»، جانب انقلاب، مردم و حقیقت مبتنی بر عالم واقع را گرفت. تأکید وی بر الگوهای بومی و اخلاقی محور پیشرفت کشور مبتنی بر چنین رأی و نظری است. لذا سرنوشت نهضت سوم تیر را به اصل و دودمان انقلاب گره زد. در این صورت او به نیـاز از «فن سالاران» و «دیـوانـیـان سرمایه سالار» بود و عمیق تر آن که او شالوده و بنیاد نظام دیوان سالار و رانیـتـه «بـرنـامـه نـویـسـی» و «بودجه ریزی» را هدف قرار داد، اما این بار تیرهای دیوانیان و قدرت ارعاب تئوریک شان بی اثر ماند. چه این که آنها نه تنها به کار «دعوت» نشدند، بلکه به دلیل استظهار رئیس جمهور به مبانی نظری و اجرایی متقن و مسبوق به رأی و نظر ملت، ایشان را به مـنـاظـره فراخواند و از نامه پراکنی آنها هراسی به خود راه نداد. چه این که رئیس جمهور ننشست تا مخصصین برای او نسخه بپیچند. او اکنون به ۳۰ استان کشور و نزدیک به تمامی شهرهای ایران زمین را شخصاً مشاهده کرد. وی اکنون برای «آمایش سرزمینی» برنامه نوینی دارد و به قول عبدالله شهبازی، احمدی نژاد نخستین رئیس دولت پس از انقلاب است که جسارت در افتادن با این «هویلای ایران بر باد ده» را داشت. اقدام قابل ستایش تحول در سازمان مدیریت و برنامه ریزی که به نظر این مورخ مطلع، بر اساس «بیشداوری ها و قالب های نظری منجمد و وارداتی دیکته شده برخی نهادهای بین المللی، هماره برای بودجه ملی و درآمد نفتی چاهی را می کند که پرشدنی نبود.» شهبازی نظام بودجه ریزی منسوخ شده توسط احمدی نژاد را همان «بختکی» می داند که هیأت «آمریکایی - یهودی» مستشاران ماوراء بحار با عضویت کسانی چون «ماکس تورنبرگ» و «آلن دالس» (رئیس بعدی سیا) در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ شمسی، برای تاراج درآمدهای ملی ایران ساختند و میراث آن به جمهوری اسلامی رسید و تداوم یافت.

این گفتار بر آن نبوده و نیست که تحول ساختار مدیریت و برنامه ریزی کشور اکنون خالی از نقص است، گو این که رئیس جمهور نیز چنین نمی پندارد. مهم آن است که با شجاعت و جسارتی مسبوق به طرح انقلاب اسلامی برای ملت و آینده انقلاب اسلامی برنامه ریزی کرد و بر اساس آن به توزیع، ترکیب و تفریغ بودجه پرداخت و مهم تر این که بودجه ریزی و تخصیص اعتبارات باید فارغ از «سیاست مصطلح» و به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد. لذا با ضرس قاطع می توان گفت دولت نهم اگر هیچ کاری هم نکرده باشد! به فربگی و تنومندی روزافزون دیوان سالاری به ارث رسیده از «شبه مدرنیسم» عصر پهلوی و نیز به «تشخیص قیم مآبانه» و مستقل سازمان برنامه ریزی و توزیع اعتبارات به «موازات» هویت اصیل و حقیقی انقلاب و ملت خاتمه داد و همه این نتایج محصول رویکرد تقدم «عدالت» و «واقعیت» بر «سیـاسـت» گـمـده های روشنفکری در این دولت به شمار می آید.

دولت اصلاحات درحالی چرخه امور ملت را به بروکرات ها در حوزه اقتصاد و «متخصصین سیاست» سپرد که ایرانیان خواستار الغای آن بودند. به واقع «ظرفیت مردمی» دوم خرداد در ظرفی ریخته شد که سعه وجودی ملت و انقلاب را بر نمی تابید. احمدی نژاد اما چنین نکرد. به احزاب و واسطه های دولت و ملت پشت کرد و در کارزار نفسگیر «سیاست» و «حقیقت»، جانب انقلاب، مردم و حقیقت مبتنی بر عالم واقع را گرفت